



۶۴

جنگی از جستارها

دکتر میرجلال‌الدین خرازی

کار و ساز آفرینش هنری

سخنور نامبردار سده ششم، جمال‌الدین سپاهانی، پدر هنرپرور کمال‌الدین اسماعیل، آن خداوندگار معانی، بر آن رفته است که او را فرشته سخن، روان سیند (= روح القدس) است، نه تابعه:

گویند که: تابعه کند تلقین

شاعر چو قصیده‌ای کند انشی
من بنده چو از مدیحت اندیشم
روح القدس همی کند امتلی

دستانزن داستان‌های کهن و خداوندگار شگفتی‌کار بزمنامه‌سرایی «نظامی» نیز از آن نالیده است که سروش سراینده وی در او خاموشی گرفته است و او را در سخن‌گستری و زبان‌آوری، به فراموشی دچار آورده است:

دل هر که را کو سخن‌گستر است

سروش‌تی سراینده یاریگر است
از این پیشتر کان سخن‌های نغز
برآوردی اندیشه از خون نغز
سراینده‌ای داشتیم در نهفت
که با من سخن‌های پوشیده گفت
کنون آن سراینده خاموش گشت
مرا نیز گفتن فراموش گشت

باور به فرشتگان و پربانی که هنرمند را در آفرینندگی یاریگرند و پیام‌رسان و دستگیر، به روشنی و آشکارگی، گواه و گویای آن است که آنچه در زمان آفرینش در درون هنرمند می‌گذرد و حال و هنجاری (= شرایط، وضعیت و حال) که او در آن هنگام بدان دچار است یا از آن برخوردار، بیش از آن ویژه است و شگفتی‌انگیز و ناشناخته که بتوان به درستی آن را باز نمود و راز گشود.

کار و ساز آفرینش هنری را در هنرمند که کار و سازی است ماز در ماز و آکنده از شگفتی‌های راز شاید، بدین‌سان بتوان باز نمود: خواهش و نیازی شکیب‌سوز و تاب‌ربای درون و نهاد و ناخودآگاهی هنرمند را بر می‌آشوبد و هنگامه‌ای چنان هنگفت و آرام‌ناپذیر در او برمی‌انگیزد که بیش آسوده و در آرامش نمی‌تواند ماند.

این شور و هنگامه، هنگامه و شور آفرینندگی است؛ نیرویی شگرف و ایستادگی‌ناپذیر که دریای ژرف و پهناور دل‌را: دل هنرمند آفرینشگر را که در سنجش با دل دیگران، بارها بیش‌انگیخته و افروخته است و سه‌شور (= حساس) و اثرستان، به کردار تبدادی سترگ و سهمگین و توفنده، بر می‌شوراند و خیزابه‌هایی بلند و شکوهمند، کویان و رویان، در آن پدید می‌آورد که دمان و بی‌امان، سر بر کرانه‌ها فرو می‌کوبند و بر آنها، دیر و دور، پر شتاب و بتاب، می‌پوبند و فرا می‌روند و در می‌گسترند. این کرانه‌ها مرزهای میانه دل و سر را می‌سازند و این دو قلمرو را از یکدیگر می‌گسلند و جدا می‌دارند و باز می‌شناسانند. قلمرو دل دریاست و از همین روی، تپنده و پویان و ناآرام و همواره در جنبش و دگرگونی و در پی آن، آماده و آغوش‌گشاده، چشم به راه و در کمین‌انگیزی نیرومند که بتواند آن را بشوراند و بتوفاند. به وارونگی، قلمرو سر خشکساری است فراخ و سخت و ستوار که به آسانی دیگرگونی نمی‌پذیرد.

در گذار سده‌ها و هزاره‌هاست که دیگرگونی در آن شکار و پدیدار می‌تواند آمد و این خشکسار رنگ و ریخت می‌تواند گرداند. بسیار کم می‌افتد که به گونه‌ای ناگهانی و ناپیوسان (= غیرمنتظره)، دیگرگونی‌ای گسترده و بنیادین در آن رخ بدهد و پدید آید.

در سالگرد آغاز جنگ تحمیلی ۱۳۵۹

به بهای خون جگر!

• جلال رفیع

کربلای روزگار ما، در عصر جدید چنین است. به قول مرحوم ملک‌الشعراى بهار: «جنگ جنگ»، همزمان ناگهان از هر گوشه و کنار می‌تواند سربرآورد و از کمترین زمان ممکن، هر آبادستانی را که هدف قرار می‌دهد، به ویرانستانی شگفت تبدیل کند.

البته لشکر خون‌ریز چنگیزخان هم چنین می‌کردند، ولی تا از جایی به جایی دیگر برسند، روزها و ماه‌ها و سال‌ها طول می‌کشید. به عنوان نمونه، پدر مولانا این مقدار فراغ و فرصت را می‌یافت که با تمام خانواده خویش از بلخ تا نیشابور و بغداد و مکه و دمشق و قونیه جابه‌جا شود.

علاوه بر آنچه گفتیم، در آن ایام اساساً ضارب و مضروب یا مهاجم و مدافع، تقریباً دارای سلاح‌های مشابه و برابر بودند. همچنین، ناجوانمردی و غافلگیری در جنگ‌های عصر جدید صدها و هزارها بار بیشتر و گسترده‌تر و سهمگین‌تر از روزگار چنگیزیان و تیموریان است. امروز جنگنده بمب‌افکن، ناگهان به ناجوانمردانه‌ترین صورت می‌تواند عرصه وسیعی از یک سرزمین را با سرعت و فوریتی بی‌سابقه در هم کوبد.

بنابراین، جنگی که به طور رسمی در سال پنجاه و نه شمسی، آن هم مشرف به ماه مهر (!) بر ایران تحمیل شد، صرف‌نظر از تفاوت معنوی و مقامی‌اش با جنگ عاشورای سال شصت و یکم هجری (به دلیل حضور امام حسین و اصحاب برجسته بافضیلتش)، به مراتب شکننده‌تر و هولناک‌تر و گسترده‌تر و قلعه‌کوب‌تر و شهر آشوب‌تر بود.

یاد باد نام و نشان نام و نشان افکنانی که در مساحتی به وسعت غیرت یک ملت دیرپای و در سه کربلای بزرگ زمینی و آسمانی و دریایی و در واقع در سه جنگ زمان‌ناپذیر و مکان‌ناپذیر، نابرابر جنگیدند.

اینک ماییم و جام بلورین صبر و صلحی که شهیدان در دستان‌مان نهادند و ما سرمستان با هزار دستان خویش بر بدنه‌اش فرو می‌کوبیم!

شگفت‌انگیز در مدینه یا کوفه یا سرزمین‌های دیگر، به خونخواهی برخاستند و به شهادت رسیدند؛ از حیث دیگر آثار زمانی و مکانی خویش، به همان محدوده و منطقه اصلی یعنی کر بلا و عاشورا اختصاص پیدا کرده بود.

امام علیه‌السلام می‌دانست که با سر باز زدن از بیعت تحمیلی (چنان‌که معروف شده است)، فقط حدود هفتاد و دو تن در جبهه حسینی و در روز دهم محرم سال شصت و یکم هجری به شهادت خواهند رسید و اهل بیت او نیز (شاید تعدادی در همین حدود، بلکه کمتر) به اسارت گرفته خواهند شد.

ای بسا در حالی که امام و یارانش در عاشورای کر بلا و در فاصله زمانی نیم روز یا حداکثر یک روز، به سوزناک‌ترین و فجع‌ترین صورت، یکی پس از دیگری کشته می‌شدند؛ چند فرسنگ آن طرف‌تر، کسی از این ماجرای بزرگ خبر نداشت و زندگی در شهرها حالت جنگی را نشان نمی‌داد.

جنگ، نه در مدینه ای که دور بود، بلکه حتی در بصره نزدیک به کوفه هم دیده نمی‌شد. احساس عمومی فشار و ظلم و خفقان و آنچه ناشی از کارنامه استبدادی حکومت اموی بود و نیز تمایل به اعتراض علیه وضع موجود و سخن از حسین به میان آوردن، واقعیت دیگری بود که بعدها هم در دو قیام مستقل مدینه و مکه رخ نشان داد، ولی چنین نبود که مثلاً به تلافی و تاوان آنچه در صحنه مرکزی جنگ (کر بلا) می‌گذشت و همزمان با آن، شهرهای دیگر و مردم دیگری که چه بسا هیچ رابطه‌ای با آن رخداد نداشتند، هدف بمباران و موشک‌باران (!) قرار گیرند. جنگ در عهد قدیم این‌گونه نبوده است.

جنگ عصر جدید اما...؟

جنگ عصر جدید، هنگام رخ دادن چنان همه‌گیر و فراگیر است که انگار مرکز معین و مکان مخصوص نمی‌شناسد. حتی ممکن است میدان ثابت مرکزی و صحنه رویارویی نزدیک نداشته باشد و در عین حال، همزمان همه جا به آتش کشیده شود.

روزی در میان خود کسانی را می‌دیدیم که از انقلاب سخن می‌گفتند، ولی «انقلاب ندیده» بودند؛ و امروز کسانی را می‌بینیم که از جنگ یاد می‌کنند، اما (علاوه بر انقلاب ندیده بودن) جنگ ندیده هم هستند. اشکالی از این بابت نیست، اما به هر حال، فرق است میان آدمیزاده‌ای که صلح را در جنگ، به بهای خون جگر به دست آورده و آدمیزاده دیگری که همان را به ارث برده است. با اجازه حضرت حافظ:

گویند «جنگ صلح شود» در مقام صبر

آری شود، ولیک به خون جگر شود!
با ستایش همه رشادت‌ها و فداکاری‌ها و جان‌بخشی‌ها و دلیری‌های صبورانه شب‌ها و روزهای هشت ساله جنگی که انگار هشتاد سال بلکه هشتصد سال بوده است، نیم نگاهی به آن روزگار آموزگار باید داشت و نیز به نام‌آوران و گمنامانی که صبورانه دفاع کردند و بردبارانه پایدار ایستادند و سرانجام لعل صلح را از سنگ جنگ بیرون کشیدند و به امانت در دست نسل‌های بعدی نهادند و خود رفتند.

شهرها در آن هنگامه، اوضاع و احوال دیگری داشت. چندان که می‌توان «شهر و جنگ» را مقوله‌ای اگرچه مرتبط اما مستقل به حساب و کتاب آورد. شهر و جنگ، در روزگار ما که به آن عصر جدید یا دوره مدرنیته گفته می‌شود، مقوله‌ای است که به مراتب بیش از روزگار کهن و عهد باستان و دوره‌ای که سنت بر آن حکومت می‌کرد، باردار اهمیت و حساسیت است.

البته جنگ در عهد قدیم آثاری داشت که کم و بیش یا دیر و زود، مکان‌ها و زمان‌های دیگر - دور از مکان و زمان وقوع جنگ - را نیز دامنگیر می‌شد، اما این آثار، نه از حیث کمیت و کیفیت و نه از حیث فراخنا و فوریت، با روزگار حاضر قابل مقایسه نیست.

به عنوان مثال، شریف‌ترین و دردناک‌ترین جنگی که به فرماندهی سالار سرفراز شهیدان در منطقه کر بلا و در نزدیکی شهر کوفه رخ داد، صرف‌نظر از عبرت‌های درس‌آموز و مفیدش که به تدریج تاریخ اسلام را تحت تأثیر قرارداد و صرف‌نظر از این که کسانی نیز پس از آن واقعه

